

تحلیل شبکه ای، سرمایه اجتماعی و حوزه سیاست: در آمدی بر رویکرد سیاست شبکه ای

سید رحیم ابوالحسنی *

استادیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

سعید عطار

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه یزد

(تاریخ دریافت: ۹۱/۳/۲ - تاریخ تصویب: ۹۱/۸/۱۵)

چکیده:

این نوشتار، مقدمه‌ای است به رویکردی جدید در سیاست و کانون محوری آن، دولت که در آن، دولت به عنوان مکان نزاع شبکه‌هایی دانسته می‌شود که می‌کوشند تا سهم بیشتری از توان تصمیم‌گیری در مورد منابع کمیاب را در اختیار بگیرند. مقاله با پرسش از چیستی تحلیل شبکه‌ای آغاز و در نهایت به خطوط اصلی رویکردی در تحلیل دولت که آن را «سیاست شبکه‌ای» می‌نامد می‌پردازد. در سیاست شبکه‌ای جایگاه، اصل محوری کنش‌ورزی، قدرت سیاسی موضوع نزاع، و کسب سهم بیشتر از قدرت، مهمترین هدف از کنش‌ورزی سیاسی است. رویکرد سیاست شبکه‌ای به عنوان شیوه خاصی از تحلیل دولت، رویکردی در ادامه جریان بازگشت به موضوع اصلی علوم سیاسی یعنی دولت است. نوشتار حاضر، طرحی اولیه از چارچوب تحلیلی سیاست شبکه‌ای را ارائه کرده است.

واژگان کلیدی:

دولت، دولت‌کاوی، تحلیل شبکه‌ای، سرمایه اجتماعی، سرمایه اجتماعی، رویکرد سیاست شبکه‌ای

مقدمه: علم سیاست، موضوع دولت و رویکرد شبکه‌ای

آیا علوم سیاسی دارای وحدت موضوعی است؟ شاید این سوال در عصر رونق مطالعات بین‌رشته‌ای (interdisciplinary studies)، اندکی عجیب به نظر برسد. سال‌های زیادی است که دانشمندان علوم سیاسی، به موضوعات مختلفی توجه نشان داده‌اند. با این وجود، آیا می‌توان موضوعی را کانون علوم سیاسی دانست؟ اگر دانش سیاسی‌نویان را محصول عصر مدرن بدانیم، کمتر نظریه‌ای را می‌توان یافت که دولت را سوژه نظریه‌پردازی خود قرار نداده باشد. اما این سوژه محوری، در گذر زمان به حاشیه رانده شد. از اواخر دهه ۱۹۷۰ به دلیل تحول در علوم اجتماعی و تحولات در جهان موضوع این علوم، موازات با موجی از نظریات در مورد جهانی شدن^۱، دولت دوباره به کانون تحلیل در علوم سیاسی بازگشت. تز «بازگرداندن دولت به جایگاه اصلی‌اش»، ایده اصلی جامعه‌شناسان تاریخی بوده است. پژوهش‌های تدا اسکاچپول (۱۹۷۹) و طرح‌ریزی کتابی که او به همراه پیتر ایوانز و دیتریک روشمایر (۱۹۸۵) ویراستدار ارشد آن بودند یکی از مهمترین اقدامات در این مسیر بود. این توجهات باعث شده تا دولت در کانون طیف وسیعی از موضوعات مانند مطالعات توسعه در امریکای لاتین، افریقا، آسیای شرقی و نقش دولت در سازماندهی اصلاحات سیاسی همه‌جانبه و چانه‌زنی با موسسات بین‌المللی قرار گیرد (Skocpol, 1985: 3). با اندکی اغراق، پیشرفت علوم سیاسی، مدیون رویکردهای مختلفی است که درباره دولت ارائه شده است.

دیوید ایستون (۱۹۵۳، ۱۹۸۱) مساله اصلی علوم سیاسی را بررسی چگونگی توزیع آمرانه ارزش‌ها در جامعه می‌داند (کاپوراسو و لیون، ۱۳۸۷: ۳۳). هرچند این تلقی از دانش سیاسی به حوزه‌های فرادولتی نیز قابل تعمیم است اما دانش سیاسی بدون دولت کاوی دانشی معنادار نیست. دولت به عنوان نهاد سازمان‌دهنده جامعه، مسئول اصلی تخصیص و توزیع منابع کمیاب اجتماعی (social scarce resources) است. کمیابی حاصل واقعیتی ساده است: محدود بودن منابع برای پاسخگویی به نیازها و خواست‌های نامحدود. منظور از منابع کمیاب، کالاهای عمومی است که ماکس وبر (۱۹۴۶) آنها را در سه دسته اصلی ثروت اقتصادی، منزلت اجتماعی و قدرت سیاسی تقسیم‌بندی کرده است.

این نوشتار را باید مقدمه‌ای دانست به رویکردی در سیاست و کانون محوری آن، دولت که در آن، دولت مکان نزاع شبکه‌هایی است که می‌کوشند تا سهم بیشتری از توان تصمیم‌گیری در مورد منابع کمیاب را در اختیار بگیرند. در مرکز رویکرد سیاست شبکه‌ای این ایده مطرح است

۱. به نظر جیمز روزنا، در عصر در حال جهانی شدن، جهان هنوز هم جهان دولت‌هاست. برای مطالعه برخی از مهمترین آراء روزنا، رک:

روزنا، جیمز (۱۳۷۸)، «پیچیدگی‌ها و تناقض‌های جهانی شدن»، سیاست خارجی، شماره ۵۲، زمستان، صص ۱۰۳۴-۱۰۱۹. و روزنا، جیمز (۱۳۸۲)، جهان آشوب‌زده، ترجمه علی‌رضا طیب، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

که کنش سیاسی، رخدادی است در شبکه‌هایی که درگیر در تصاحب سهم بیشتری از قدرت هستند. برای پرداختن به طرح مقدماتی این رویکرد با استفاده از روش تحلیل کیفی، ابتدا این پرسش را مطرح می‌کنیم که تحلیل شبکه‌ای چیست و جایگاه آن در دانش سیاسی کجاست؟ در اینجا می‌کشیم تا حدود موضوعی این رویکردها را نشان دهیم. در بخش بعد با تحلیل نسبت شبکه‌ها با سرمایه اجتماعی، این قضیه را مطرح می‌کنیم که سرمایه اجتماعی، یکی از دارایی موجود در شبکه‌هاست. با تمرکز بر بُعد دوم شبکه‌ها یعنی بُعد هنجاری (بُعد اول، بُعد ساختاری)، می‌توان به وجوه گونه‌ای دیگر از سرمایه در درون شبکه‌ها پی‌برد: سرمایه مجتمعی یعنی سرمایه موجود در شبکه‌های انحصاری و اختصاصی؛ سرمایه‌ای که نتیجه مرزهای محکمی است که برای تمایزبخشی با دیگران خارج از شبکه ایجاد شده است. این چندبخش، مقدمات ضروری برای ورود به بحث سیاست شبکه‌ای هستند. در بحث نهایی، نشان می‌دهیم که منظور از سیاست شبکه‌ای، کاریست تحلیل شبکه‌ای در تحلیل دولت است. این رویکرد مقدماتی در تالی منطقی خود، دولت را موضوع تحلیل قرار می‌دهد. بدین معنا، رویکرد سیاست شبکه‌ای را باید رویکردی در ادامه جریان بازگشت به موضوع اصلی علوم سیاسی دانست.

تحلیل شبکه‌ای چیست؟

شبکه، اصطلاحی مبهم است. از اینرو، باید نگاهی مختصر به تاریخچه استفاده از این اصطلاح داشت تا به درک بهتری از آنچه «تحلیل شبکه‌ای» (Network Analysis) نامیده می‌شود دست یافت. شبکه، اصطلاحی است که ابتدا در حوزه صنعت-تکنولوژی مورد استفاده قرار گرفت. شبکه‌های تکنولوژی (technical networks) مانند الکتریسیته، راه‌آهن، فاضلاب و پس از آن، اینترنت همگی با نام شبکه مورد توجه قرار گرفته‌اند. پس از آن، در جامعه‌شناسی سازمان بود که در بحث تفاوت میان سازمان‌ها، بازارها و دولت‌ها، اصطلاح شبکه مورد استفاده قرار گرفت (Boyer, 2004). در این حوزه، اصطلاح شبکه بیانگر وجود مسیر غیررسمی هماهنگی میان کارگزاران انسانی بود (Granovetter, 1985). این تفسیر به معنای گذار از «شبکه به عنوان اصطلاح» (Network as a Term) به «شبکه به عنوان مفهوم» (Network as a Concept) است. بر این مبنا، مفهوم شبکه ابزاری در دست ماست که به ما کمک می‌کند تا قادر به توضیح برخی پدیده‌ها باشیم. «شبکه» را می‌توان نوع خاصی از رابطه پیونددهنده بین مجموعه معینی از افراد، اشیاء یا وقایع تعریف کرد (نوک و کاکلینسکی، ۱۳۸۷: ۱۶). به عبارت دیگر، شبکه مجموعه‌ای است از حداقل سه نقطه یا گره (node) و تعدادی ارتباط (tie) که نشاندهنده وجود یا عدم وجود ارتباط میان گره‌ها است. این گره‌ها می‌توانند افراد، گروه‌ها، واحدها و یا سازمان‌ها باشند (اشتریان و همکاران، ۱۳۸۸: ۲۳). بر مبنای این تعریف می‌توان گفت که منظور از شبکه، توده‌ای از کنش‌های

متقابل بین بسیاری از مردم است که ممکن است در زمان‌ها و مکان‌های مختلف روی دهد (بروگمن، ۱۳۸۹: ۱۴). در نگاه کلی، همه تحلیل‌های شبکه‌ای دارای دو جزء کلی یا دو محور اساسی هستند که تجزیه و تحلیل آنها، ویژگی عام تحلیل‌های شبکه‌ای است. این دو محور عبارتند از: دسته‌ای از موضوعات یا همان گره‌ها، موقعیت‌ها یا کنشگران و دسته‌ای از روابط میان این موضوعات که لبه‌ها (edges)، پیوندها (links) یا ارتباطات نامیده می‌شوند. این مفاهیم، آغاز درک شبکه‌ای از پدیده‌های اجتماعی است.

تحلیل شبکه‌ای به مجموعه متدها، تکنیک‌ها و ابزارهایی گفته می‌شود که هدف آنها تحلیل ساختارها و جنبه‌های ارتباطی این ساختارها در یک شبکه است (Slaninová and et al., 2010: 117). ارتباطات ارزشمند (و موثر) میان کنشگران به عنوان پیوند یا ارتباط، مستقیم یا غیرمستقیم، میان گره‌های به هم مرتبط ترسیم می‌شود. در اینجا، کنشگران می‌توانند افراد، سازمان‌ها یا گروه‌ها و به طور کلی، هر دسته از واحدهای به هم مرتبط باشند.^۱ به این ترتیب، می‌توان SNA را برای تحلیل در سطوح مختلف، طیف وسیعی از افراد، صفحات اینترنتی، خانواده‌ها، گروه‌های کوچک تا سازمان‌های بزرگ، احزاب، و حتی ملت‌ها به کار برد (Zhang, 2010: 3-4).

تحلیل شبکه‌ای در علوم سیاسی

در علم سیاست برخلاف دانش جامعه‌شناسی، نمی‌توان سابقه زیادی برای مفهوم شبکه یافت. دانشمندان علوم سیاسی برای اولین بار در اواسط دهه ۱۹۷۰ از اصطلاح «شبکه سیاستگذاری» (policy network) استفاده کردند. از این زمان به بعد، از مفهوم شبکه یا برای توصیف تاثیر کنشگران دولتی و غیردولتی بر سیاست‌ها یا تصمیمات خاص (Hazlehurst, 2001) و یا برای اشاره به چارچوبی از روابط میان کنشگران دولتی و غیردولتی که بوروکرات‌ها برای اتخاذ سیاست‌های درست و کارآمد، به داده‌ها و اطلاعات آنها متکی هستند (Alcañiz, 2010) استفاده شد. در متن این تلقی است که لوبل و فالتون (۲۰۰۷) و ترو و مینتروم (۲۰۰۱) شبکه‌های سیاستگذاری را عواملی می‌دانند که باعث تسهیل در اجرای وظایف نظام بوروکراسی می‌شود؛ یا گونن آرنولد (۲۰۱۱) در مقاله‌ای به بررسی این موضوع می‌پردازد که چرا و چگونه این شبکه‌های سیاستگذاری باعث تسهیل تلاش‌های بوروکراسی عمومی در قبول و اجرای ابتکارات سیاستگذاری می‌شود. به نظر آرنولد، پذیرش یک ابتکار توسط بوروکراسی زمانی

۱. برای مطالعه بیشتر در این مورد، رک:

اتفاق می‌افتد که شبکه سیاستگذاری نفوذپذیرتر، وسیع‌تر و واجد پیوندهای ضعیف میان اعضا باشد و اجرای این ابتکار زمانی رخ می‌دهد که شبکه سیاستگذاری کمتر نفوذپذیر، کوچکتر و دارای پیوندهای قوی میان اعضا باشد (Arnold, 2011: 1). به نظر او شبکه‌های سیاستگذاری متفاوتی باید وجود داشته باشند تا یک ابتکار قبول و به اجرا گذاشته شود. این وضعیت را شاید بتوان «پلورالیسم شبکه‌ای» (network pluralism) نامید. در کنار رویکرد شبکه‌ای به سیاستگذاری، دو رویکرد پلورالیستی و کورپوراتیستی-الیتیستی نیز وجود دارند که تا حدی به تاثیر کنشگران دولتی و غیردولتی در شبکه سیاست‌گذاری می‌پردازند. در حالی که رویکرد پلورالیستی بیشتر بر نیازهای نظام تصمیم‌گیری سیاسی در شبکه سیاستگذاری تاکید دارد، رویکرد الیتیستی-کورپوراتیستی، بیشتر بر نقش مسلط دولت در تعیین سیاست‌ها در کنار نقش همراهی‌کننده گروه‌های سازمان‌یافته توجه دارد (Ranaei and et al., 2010: 136-145). پژوهش‌های دیوید ناک (۱۹۹۴) در مورد شبکه‌های سیاسی نیز باعث گسترش بیشتر تحلیل شبکه‌ای در علوم سیاسی شد. او در مطالعه خود، «شبکه‌های سیاسی: چشم‌اندازی ساختاری»، تحلیل شبکه‌ای به عنوان تحلیلی ساختارگرا را رویکردی هم‌خوان با جریان اصلی دانش سیاسی می‌داند. او به بررسی ماهیت مفاهیمی چون هژمونی، قدرت، نفوذ، پرستیژ و... در تحلیل شبکه‌ای پرداخته است. بخشی از پژوهش‌های متاخر علوم سیاسی، پژوهش‌هایی هستند که با استفاده از رویکرد شبکه‌ای به تحلیل تاثیر شبکه‌های ارتباطی شهروندان بر رفتار سیاسی آنها پرداخته‌اند. در برخی از این پژوهش‌ها (Leighley and Matsubayashi, 2009) الگویی طرح شده- که با استفاده از آن می‌توان نسبت میان تنوع در پروسه‌های ارتباطی بین‌دسته‌های مختلف شهروندان (مانند سفیدپوستان، سیاه‌پوستان، مهاجران) با بروز رفتارهای خاص در عرصه سیاسی را مورد تحلیل قرار داد. لیگلی و ماتسویایاشی با مقایسه ویژگی‌های متفاوت شبکه‌های اجتماعی، گروه‌های قومی و نژادی، به این پرسش پاسخ مثبت داده‌اند که آیا تفاوت در شبکه‌های میان گروه‌های مختلف باعث تفاوت در موقعیت و وضعیت اجتماعی-اقتصادی افراد حاضر در این شبکه‌ها می‌شود؟ آنها با تحلیل رفتارهای سیاسی افراد متعلق به گروه‌های مختلف، این رفتارها را پیامدی از تفاوت شبکه‌های اجتماعی دانسته‌اند که این افراد در درون آن عمل می‌کنند.

پرسش محوری برخی دیگر از پژوهش‌ها عبارت بود از: چطور ارتباطات شخصی افراد در درون شبکه‌ها، گرایش‌های سیاسی آنها در انتخابات یا حوزه‌هایی مشابه را شکل می‌دهد؟ برخی از پاسخ‌ها این بوده است که این‌گونه ارتباطات در شبکه‌ها اغلب باعث افزایش درک افراد از امور سیاسی می‌شود (Huckfeldt and Sprague, 1995) و این ارتباطات شبکه‌ای باعث تشویق افراد به مشارکت در امور سیاسی (Klofstad, 2007; McClurg, 200) و انتخاب کاندیدایی

مشخص (Beck et al., 2002) می‌شود. پژوهش سونگ‌جین جانگ (2009) بر روی رفتارشناسی انتخاباتی در میان شهروندان آمریکایی با مورد مطالعاتی انتخابات ملی آمریکا در سال ۲۰۰۰ نیز نشان می‌دهد که بحث‌های سیاسی در درون شبکه‌های بین‌شخصی نه تنها به افزایش آگاهی سیاسی افراد کمک می‌کند بلکه با قراردادن شهروندان در برابر افکار، ایده‌های متفاوت، باعث شفاف‌تر شدن تضاد میان کاندیداها و افزایش آگاهی آنها شده و از آن طریق بر سطح مشارکت سیاسی تاثیر مثبتی می‌گذارد.

دهه‌هاست که دامنه تحلیل شبکه‌ای در شاخه‌های مختلف علوم گسترش چشمگیری یافته است. تحلیل شبکه‌ای به طیف وسیعی از موضوعات مانند مطالعه هویت‌های سیاسی و فرهنگی، شکاف‌های بالقوه در عرصه عمومی و تاثیر آن بر شبکه‌های مدنی (Melucci, 1996; Doherty, 2003)، تحقیق در مورد نقش شبکه‌های اجتماعی در تسهیل فرایند سرمایه‌گذاری افراد در کنش جمعی (McAdam, 1988; Passy, 2003)، تحلیل نقش سازمان‌های داوطلبانه و گروه‌های ذی‌نفع عمومی در شبکه‌های سیاست‌گذاری (Laumann & Knoke, 1987) و بسیار موضوعات دیگر می‌پردازد (Baldassarri & Diani, 2007: 737-739) و هم به طیف وسیعی از رشته‌های علوم اجتماعی و علوم مهندسی از روانشناسی تا اقتصاد و از کامپیوتر و آمار و ریاضیات تا جرم‌شناسی راه یافته است. بدین معنا، تحلیل شبکه‌ای مرزهای تقسیم‌بندی کلاسیک از دانش را تغییر داده است. به عنوان مثال، فریمن، طیف موضوعاتی که در قالب تحلیل شبکه‌ای مورد بررسی قرار گرفته‌اند را مواردی چون «مطالعه تحرک‌شغلی، تاثیر شهرنشینی بر افراد، حمایت - اجتماعی، تشخیص اجتماعی، مطالعات بازاریابی، مساله سلامت و...» می‌داند (Freeman, 2004: 4).

تحلیل شبکه‌ای و سرمایه اجتماعی

با اینکه رشد تحلیل شبکه‌ای تا حد زیادی متمایز از تحلیل سرمایه اجتماعی بوده اما از دهه ۱۹۹۰ تدریجاً تحلیل شبکه‌های اجتماعی مترادف با تحلیل سرمایه اجتماعی در نظر گرفته شد. سرمایه اجتماعی مفهومی است که در اقتصاد، تجارت، جامعه‌شناسی و بهداشت عمومی از آن جهت اشاره به ارتباطات درون و میان گروهی استفاده می‌شود (عطاری، ۱۳۹۱). به طور کلی، چهار رویکرد سرمایه اجتماعی را می‌توان برشمرد: رویکرد جماعت‌گرایانه (Communitarian)، رویکرد شبکه‌ای (Networks)، رویکرد نهادی (Institutional) و رویکرد هم‌نیروزی (Synergy). رویکرد شبکه‌ای یکی از چهار رویکرد مطرح در تئوری سرمایه اجتماعی است.

سرمایه اجتماعی دارای تعاریف متعدد و اشکال متنوعی است: سرمایه اجتماعی برای کلمن (۱۹۹۰) هنجارهای اجتماعی، برای هیچتر (۱۹۸۳) و پوتس (۱۹۹۳) همبستگی گروهی و برای

پاتنام (۱۹۹۵) مشارکت در سازمان‌های داوطلبانه و مدنی است. اما همان‌طور که فلپ (۱۹۹۶) و برت (۱۹۹۷) اشاره کرده‌اند، سرمایه اجتماعی ابتدائاً به منابع در دسترس در شبکه‌های اجتماعی اشاره دارد (Lin, 1999b: 471). این به معنای گره‌خوردن ایده سرمایه اجتماعی به تحلیل شبکه‌ای یا تلقی شبکه‌ای از سرمایه اجتماعی است. بر مبنای این رویکرد، همان‌طور که سرمایه فیزیکی یا سرمایه انسانی هم به صورت فردی و هم در شکل جمعی می‌توانند موجب افزایش بهره‌وری شوند، ارتباطات اجتماعی و روابط میان کارگزاران اجتماعی هم بر بهره‌وری افراد و گروه‌ها تأثیر می‌گذارند. بدین معنا، سرمایه اجتماعی تراکم منابع بالفعل یا بالقوه‌ای است که با تصرف شبکه بادوامی از روابط کم و بیش نهادینه شده مبتنی بر آشنایی یا شناخت دوطرفه به هم پیوسته شده‌اند. بر این اساس، حجم سرمایه اجتماعی تحت تصرف یک کارگزار، به اندازه شبکه پیوندهایی که او می‌تواند به نحوه مؤثری بسیج کند و به میزان و حجم سرمایه‌ای بستگی دارد که تحت تصرف یک کارگزار، یا حتی تحت مالکیت کل مجموعه کارگزارانی است که او با آن‌ها پیوند برقرار کرده است (بوردیو، ۱۳۸۴: ۱۴۷-۱۴۸). این رویکرد، حاصل به هم پیوستن نظریه سرمایه اجتماعی و تحلیل شبکه‌ای است.

کتاب «حفره‌های ساختاری» (Structural Holes) رونالد برت تأثیر زیادی در درهم تنیده شدن سرمایه اجتماعی و تحلیل شبکه‌ای داشت. برت ارتباط میان حفره‌های ساختاری با شدت و ضعف سرمایه اجتماعی را تحلیل کرده است. او حفره‌های ساختاری را «جدایی میان تماس‌های غیرزائد» (Burt, 1992: 18) می‌داند. به عبارت دیگر، اگر امکان ارتباط میان گره‌های (یا افراد) دو شبکه وجود داشته باشد اما این ارتباط برقرار نشود، شکاف‌هایی در ساختار اجتماعی (=حفره‌های ساختاری) به وجود می‌آید. به نظر او، میزان سرمایه اجتماعی نسبتی با قدرتمندی پیوندها و ارتباطات ندارد بلکه قوت سرمایه اجتماعی به پرکردن حفره‌های ساختاری بستگی دارد (Burt, 2000: 11). او ایده‌ای را بسط می‌دهد که پیش از این مارک گرانووتر (۱۹۷۳) مطرح کرده بود. به نظر گرانووتر، پیوندهای ضعیف با اعضای خارج از گروه باعث تسهیل در گردش اطلاعات و موفقیت اعضای گروه می‌شود. این بدان معناست که نه قوی بودن ارتباطات درون‌گروهی بلکه پیوندهای ضعیف برون‌گروهی موفقیت را تضمین می‌کند. در تلقی او از سرمایه اجتماعی، تأکید زیادی بر شبکه‌های ارتباطی میان افراد متفاوت می‌شود.

نان لین (۱۹۸۲) نیز با طرح «نظریه منابع اجتماعی» (social resources theory)، بر این باور است که ساختار کلان اجتماعی نوعی ساختار سلسله‌مراتبی است که از طریق تخصیص منابع

متعددی چون ثروت، موقعیت اجتماعی و قدرت تعین می‌پذیرد.^۱ به نظر او، سرمایه اجتماعی یعنی مجموع دارایی‌های موجود در شبکه‌ها (Lin, 1999a: 30) و به عنوان منبعی که از طریق ارتباطات فراهم می‌شود برای دستیابی به اهداف افراد، گروه‌ها، سازمان‌ها و جوامع بسیار مهم است (Zhang, 2010: 18). اندیشه پشتیبان این تلقی، روشن است: سرمایه‌گذاری در روابط اجتماعی و انتظار برای بازگشت سود.

در مجموع، رویکرد شبکه‌ای به سرمایه اجتماعی را می‌توان چنین خلاصه کرد: سرمایه اجتماعی، دارایی مهم موجود در چارچوب ارتباطاتی است که میان افراد برقرار شده است. این چارچوب، شبکه نامیده می‌شود. این تلقی، در تعارض آشکار با رویکردی است که شبکه‌ها را بخشی از سرمایه اجتماعی می‌داند. برخی بر این باورند که نباید تحلیل سرمایه اجتماعی را به تحلیل شبکه‌ای تقلیل داد بلکه در تحلیل سرمایه اجتماعی باید به ابعاد دیگر آن نیز توجه داشت (Tinggaard Svendsen & Haase Svendsen, 2009: 3) رابرت پاتنام (۱۳۸۰: ۲۸۵)، مهمترین مدافع رویکرد اخیر است: «منظور از سرمایه اجتماعی، وجوه گوناگون سازمان اجتماعی نظیر اعتماد، هنجارها و شبکه‌ها است». پاتنام آشکارا، شبکه‌ها را وجهی از سرمایه اجتماعی می‌داند در حالی که در رویکرد شبکه‌ای، سرمایه اجتماعی سرمایه‌ای جاری در درون شبکه‌ها و پیامدی از وجود شبکه‌هاست (Burt, 2008: 31).

ابعاد شبکه و انواع سرمایه

هرچند از گذشته بر دو بُعد ساختاری (structural) و بُعد شناختی - هنجاری (cognitive-normative) سرمایه اجتماعی تاکید شده اما بی‌تردید تمایزگذاری میان این دو به شکلی دقیق، محصول تلاش‌های فکری نورمن آپهوف است. آپهوف (۲۰۰۰) و پس از او گروتاثر و باستاثر (۲۰۰۲) تمایزی دقیق میان این دو بُعد ترسیم کرده‌اند. بُعد ساختاری باعث تسهیل کنش‌های جمعی دوطرفه از طریق نقش‌های پابرجا در درون شبکه‌های اجتماعی می‌شود. این کنش‌های جمعی عموماً با قوانین، مراحل و سوابق پشتیبانی می‌شوند (Hitt and et al., 2002). بُعد شناختی نیز شامل هنجارها، ارزش‌ها، گرایش‌ها و باورهای مشترک است (Krishna & Uphoff, 2002; Uphoff, 2000). بُعد ساختاری به معنای آنچه افراد انجام می‌دهند شامل نقش‌ها، قواعد، رویه‌های معمول و فرایندها و بُعد شناختی به معنای آنچه افراد احساس می‌کنند شامل هنجارها، ارزش‌ها، نگرش‌ها و باورها می‌شود. در حالی که بُعد ساختاری بیرونی (extrinsic) و

^۱ برای مطالعه بیشتر نظریه لین، رک:

مشاهده‌پذیر است، بُعد هنجاری درونی و مشاهده‌ناپذیر است. هرچند بخش عمده‌ای از ادبیات رایج سرمایه اجتماعی، بُعد ساختاری سرمایه اجتماعی را مربوط به شبکه‌ها دانسته (Putnam, 2000; Coleman, 1988, 1990; Ariaksinen, 2008; Van Deth, 2008) اما تلقی از شبکه‌ها بدون توجه به هنجارها، تحلیل شبکه‌ای به شکلی ناقص است.

به طور کلی، کنش متقابل تکرارشونده میان افراد، وجه مهم یا نشانه مستدلی مبنی بر وجود یک شبکه است (Ostrom & Ahn, 2009: 24). این کنش متقابل تکرارشونده میان افراد، دارای الگویی است که همان ساختار شبکه است. به عبارت دیگر، الگوی روابط متقابل میان افراد، ساختار شبکه است. این ساختار، می‌تواند نشان‌دهنده نوع ارتباطی بیشتر از بالا به پایین و کمتر پایین به بالا (ساختار بیشتر عمودی) میان افراد نابرابر و نوع ارتباطی بیشتر افقی میان افراد تقریباً برابر باشد. ساختار بیشتر عمودی را می‌توان در شبکه‌های خود-محور (ego-centric networks) یافت که در آن، الگوی روابط میان فرد متنفذ و دیگران حامی، بیشتر به صورت صدور خواسته از بالا و اجابت دستور و انتقال برخی انتظارات از پایین است. در تحلیل شبکه‌ها، ساختارها بر حسب شبکه پیوندها عملیاتی می‌شوند و خصوصیات کنشگران در این نوع تحلیل، اهمیت ثانوی دارند. پذیرش قطعی این حکم به معنای پذیرش این گزاره است: رویکرد تحلیل شبکه‌ها نوع کاملی از استراتژی تحلیل ساختاری است. در متن روابط میان کنشگران، عنصری ذهنی نیز حضور دارد که باعث تدام ساختارهای ارتباطی می‌شود. اراده کنشگران برای تشکیل شبکه و خواست آنها برای تداوم همکاری را نمی‌توان با ساختارهای شبکه یکسان پنداشت. اساساً گردهم آمدن کنشگران در یک شبکه، معطوف به رسیدن اهداف مشترک است. ماهیت این هدف و نوع تلقی افراد از چارچوبی که در آن فعالیت می‌کنند (مرزهای شبکه)، مرتبط با بُعد دیگری از شبکه‌ها است: بُعد شناختی - هنجاری شبکه. هرچند در مورد تعریف هنجارها، اجماع نظر روشنی وجود ندارد اما به طور کلی، هنجارها را می‌توان نظامی از معانی دانست که فرد با استفاده از آن به تعریف و تفسیر یک موقعیت معین می‌پردازد (Home, 2001: 3-4).

در رویکرد شبکه‌ای، سرمایه اجتماعی شمشیری دو لبه است که هم می‌تواند باعث منفعت (هنجار) شود و هم می‌تواند پیامدهای زیان‌باری (ناهنجار) داشته باشد (Woolcock & Narayan, 2000). ماهیت سرمایه‌هایی که در درون شبکه‌ها در جریان هستند، ارتباط مستقیمی با ماهیت هنجارها دارند. هنجارهای یک شبکه مشخص می‌کند که ماهیت سرمایه درون آن شبکه چیست. ماهیت سرمایه موجود در شبکه را در کلی‌ترین سطح می‌توان به دو سرمایه اجتماعی و سرمایه مجتمعی تقسیم کرد. معیار عام تمایز میان سرمایه اجتماعی با سرمایه مجتمعی در هنجاری است که به شکلی صریح یا ضمنی، قاعده بازی را تشکیل می‌دهد: اگر رسیدن به

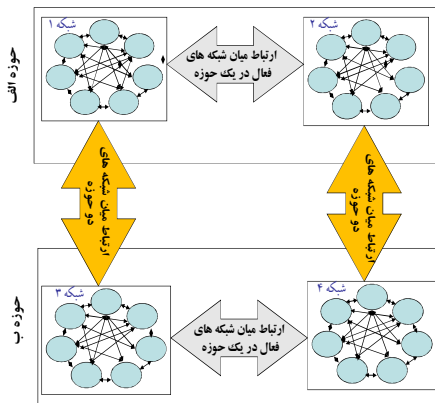
منابع کمیاب، مشروط به عدم وجود ارتباط با شبکه‌های خارج از سیستم یا دیگری باشد، سرمایه اجتماعی اصلی‌ترین سرمایه‌ای است که در شبکه وجود دارد؛ در مقابل، اگر کامیابی یا دستیابی به حد بیشتری از منابع کمیاب، مشروط به وجود تبادل و ارتباط با غیر خارج از سیستم باشد، سرمایه درون شبکه به ماهیت سرمایه اجتماعی نزدیک می‌شود. بدین معنا، سرمایه اجتماعی سرمایه‌ای است واجد خصالت انحصاری و اختصاصی (exclusive) در حالی که ویژگی اصلی سرمایه اجتماعی، غیرانحصاری و باز (inclusive) بودن آن است. هرچند در ادبیات سرمایه اجتماعی، سرمایه اجتماعی را سرمایه اجتماعی درون‌گروهی می‌خوانند که دارای ویژگی بی‌ارتباطی یا کم‌ارتباطی میان واحدهای تشکیل‌دهنده یک گروه با سایر گروه‌ها است اما به دلیل ارتباط ماهیت این سرمایه با هنجارها و همین‌طور اطلاق صفت «اجتماعی» برای پدیده‌های ضداجتماعی، آن را نمی‌توان سرمایه اجتماعی نامید.

در اینجا تاکید بسیاری بر همبستگی درون‌گروهی به جای ارتباط برون‌گروهی می‌شود (Oorschot, 2006). این به معنای ساختار بسته سرمایه اجتماعی در مقابل ساختار باز سرمایه اجتماعی است به طوری که در یکی، اطلاعات و دیگر منابع، بیشتر در درون و کمتر در خارج از گروه در حال چرخش است. در مقابل در دیگری، منابع کمیاب به توزیع در درون گروه محدود نشده‌اند. عامل همبستگی در سرمایه اجتماعی حیاتی است چرا که شبکه مربوطه هویت خود را از این تمایز با دیگران کسب می‌کند. از اینرو، ماهیت هویت شبکه‌های سرمایه اجتماعی، قراردادن در یک رابطه آنتاگونیستی با «دیگران» است. طرد دیگران، سویه دیگری از شیفتگی به هم‌باوران و حلقه‌های نزدیکان است. در واقع، به لحاظ تحلیل جامعه‌شناختی، سرمایه اجتماعی تالی منطقی وضعیتی است که گرایش به هوموفیلی شدن روابط اجتماعی شدت گرفته باشد. هوموفیلی (homophily)، پدیده‌ای آشنا در بحث روابط اجتماعی است و به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن افراد گرایش شدیدی به ایجاد پیوندهای اجتماعی با کسانی دارند که کاملاً شبیه به خود آنها باشند (Coleman, 1958; Lazarsfeld & Merton, 1954; McPherson, Smith-Lovin & Cook, 2001). منطق این تئوری روشن است: «از تشابه، ارتباطات زاده می‌شود (Similarity breeds connections)» (Yuan & Gay, 2006: 106). خصومت با غیر و شدت گرفتن احساسات منفی نسبت به دیگران در کنار شیفتگی به مشابهان از جمله پیامدهای هوموفیلی محسوب می‌شود.

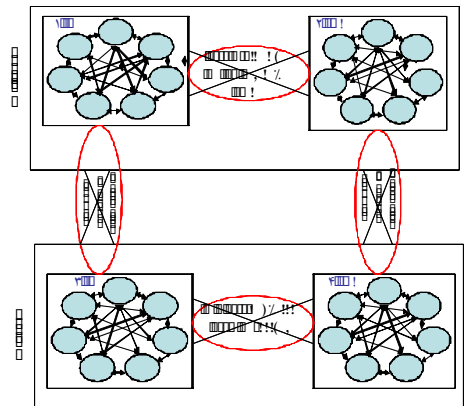
هرچند کنشگران درون یک شبکه می‌کوشند تا اهداف خود را محقق کنند (بر مبنای معرفت‌شناسی فردگرایانه از آن نوع که در تئوری انتخاب عقلانی پذیرفته شده) اما سرمایه حاصل از کنش‌های آنها، دارای جمعی محسوب می‌شود. ماهیت انحصاری و بسته سرمایه اجتماعی باعث می‌شود تا در بسیاری از مواقع، شبکه‌های حامل این خصالت، درگیر بازی با

حاصل جمع صفر با سایر شبکه‌ها شوند. این نوع کنش، ماهیتی ضداجتماعی به آن می‌بخشد. این همان روندی است که یورگن هابرماس (۱۹۷۵) از آن به عنوان نوعی «پروسه اختصاصی-شدن مدنی» (civil privatism process) یاد می‌کند.^۱ در دو شکل زیر، تفاوت سرمایه‌اجتماعی با سرمایه‌مجمعی به صورت شماتیک ترسیم شده است. در این دو شکل، ارتباط میان شبکه‌ها در یک دو حالت فرضی به تصویر کشیده شده است. حالت اول، ارتباط میان شبکه‌های فعال در یک حوزه است که در شبکه‌ها با سرمایه‌مجمعی، ارتباطی میان هیچ‌کدام از شبکه‌ها چه در درون یک حوزه (مثلاً حوزه سیاسی) و چه میان حوزه‌ها وجود ندارد. هرچند اهمیت ارتباط شبکه‌های حوزه‌های مختلف با یکدیگر، موضوع این نوشتار نیست اما در ذیل ایده جامعه به عنوان مجموع شبکه‌ها، این شکل ارتباط از اهمیت بالایی برخوردار است. شبکه با سرمایه اجتماعی، وضعیت معکوس شبکه با سرمایه مجتمعی است.

شکل ۲: شبکه‌دارای سرمایه اجتماعی (نویسندگان)



شکل ۱: شبکه‌دارای سرمایه مجتمعی (نویسندگان)



بنیان تمایز میان این دو سرمایه، ناهنجاربودگی ارتباط با دیگران بیرون از شبکه است. همان‌طور که هر جمع وسیعی را نمی‌توان جامعه نامید (این همان تمایزی است که فردیناند

۱. اختصاصی‌شدن (privatism) متفاوت از خصوصی‌شدن (privatization) است. به نظر هابرماس، با گسترش سیستم و هجوم آن به درون عرصه عمومی، مشارکت داوطلبانه در عرصه عمومی رو به زوال می‌رود. در این وضعیت، از میزان کنش‌ورزی شبکه‌های عمومی کاسته و به حجم کنش‌ورزی شبکه‌های خصوصی افزوده می‌شود. هابرماس این پروسه را اختصاصی‌شدن مدنی می‌نامد. برای مطالعه آزمون تجربی این نظریه، رک:

Wuthnow, Robert and Clifford Nass (1988), "Government Activity and Civil Privatism: Evidence from Voluntary Church Membership", *Journal for the Scientific Study of Religion*, Vol. 27, No. 2, Jun., pp. 157-174.

تونیس (۱۸۸۷) میان گیمنشافت (اجتماع) و گزلفاشت (جامعه) ترسیم کرده بود، هر سرمایه‌ای که در درون شبکه‌های اجتماعی است را نمی‌توان سرمایه اجتماعی نامید. مفهوم سرمایه اجتماعی می‌تواند به فهم دقیق‌تر سرمایه‌های نهفته در روابط میان کنشگران کمک کند. این گونه تمایزهایی می‌تواند به ما نشان دهد که کنش‌های ارتباطی با ماهیتی متمایز، نتایج متفاوتی خواهند داشت. بدین معنا، شبکه‌های فعال در هر حوزه با ماهیتی انحصاری (سرمایه اجتماعی) پیامدی کاملاً متفاوت با شبکه‌ها با ماهیتی غیرانحصاری و باز (سرمایه اجتماعی) خواهند داشت. اگرچه سرمایه اجتماعی موجود در برخی از شبکه‌ها، دارای خصوصی کنشگران شبکه نیست، این روابط، جفت‌های کنشگر مرتبط با هم را به نظامی از روابط وسیع‌تر متصل می‌کند (Scott, 2000: 3) و از این جهت، دارای جمعی است (هرچند بسته به جایگاه هر کنشگر، میزان بهره‌مندی از این دارای نیز متفاوت خواهد بود) اما سرمایه اجتماعی موجود در برخی دیگر از شبکه‌ها، دارای خصوصی کنشگرانی است که به قصد رسیدن به هدفی (در ضدیت با دیگران در یک بازی با حاصل جمع صفر)، شبکه‌ای بسته و انحصاری تشکیل داده‌اند.

سیاست شبکه‌ای

اگر دولت را مهمترین بازیگر حوزه سیاسی بدانیم، آنگاه موضوع اصلی تحلیل سیاست شبکه‌ای (Network Politics) تحلیل دولت به عنوان جایگاه سیاست‌ورزی است: دولت کاوی با استفاده از درک شبکه‌ای از سرمایه اجتماعی. درک شبکه‌ای از سرمایه اجتماعی و بسط آن برای تحلیل سیاست موضوعی جدید در دانش سیاسی است. در این میان می‌توان به پژوهش‌های ماریو دیانی و هلموت آنهیر اشاره کرد که از تحلیل شبکه‌ای برای تبیین جنبش‌های اجتماعی و ورود آنها به عرصه سیاست استفاده کرده‌اند. دیانی می‌کوشد تا با استفاده از تحلیل شبکه‌ای به مساله چستی و چگونگی روند تحولی جنبش‌های اجتماعی - سیاسی بپردازد. او تحلیل شبکه‌ای را بهترین ابزار برای اتخاذ نگاهی واقع‌گرا به ساختارهای اجتماعی می‌داند (Diani, 2003: 4). هلمت آنهیر (۲۰۰۱، ۲۰۰۴) نیز با استفاده از رویکرد شبکه‌ای به تحلیل جامعه‌مدنی جهانی می‌پردازد. او در مقاله‌ای (Anheier, 2003) نقش اعضای منفرد حزب نازی در آلمان دوره ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۰، ورود و خروج این اعضا به جرگه حامیان حزب نازی و تاثیر آن بر گسترش جنبش حامی نازیسم را مورد تحلیل قرار می‌دهد. اما رویکرد سیاست شبکه‌ای، رویکردی در این مسیر اما متمایز است.

تلفیق تئوری سرمایه اجتماعی با تحلیل شبکه‌ای یعنی رویکرد شبکه‌ای به سرمایه اجتماعی، بستر تحلیل سیاست شبکه‌ای است. در سطح کلی، خطوط اصلی تحلیل سیاست شبکه‌ای را می‌توان چنین خلاصه کرد: منابع خاصی در درون شبکه‌های سیاسی در جریان هستند که بسته

به نوع تمایز گذاشتن افراد درون شبکه با دیگران بیرون از شبکه، شامل سرمایه اجتماعی یا سرمایه مجتمعی می‌شود. این شبکه‌ها می‌کوشند سهم بیشتری از قدرت تصمیم‌گیری در مورد منابع کمیاب جامعه (قدرت سیاسی) یعنی سهم بیشتری از دولت را داشته باشند. از اینرو، منظور از سیاست شبکه‌ای، کاربست روش تحلیل شبکه‌ای در تحلیل دولت است. در اینجا، هم می‌توان دولت را به عنوان مجموعه‌ای از شبکه‌های سیاسی فعال در رقابت بر سر منابع کمیاب دانست^۱ و هم می‌توان هر بخش از دولت (مانند هریک از قوای سه‌گانه یا نیروهای نظامی یا امنیتی یا ...) را به عنوان چارچوبی با مرزهای مشخص تحلیل کرد که در آن، هر کدام از افراد حاضر در هر شبکه بر سر قرار گرفتن در جایگاه بالاتر در شبکه خود و در نهایت هژمونی در آن بخش از دولت با هدف تصرف قدرت سیاسی، در حال رقابت هستند. بر این مبنای موضوع اصلی تحلیل سیاست شبکه‌ای، نزاع شبکه‌های سیاسی برای تصاحب سهم بیشتری از قدرت است. یک شبکه سیاسی، چارچوبی است که در آن حداقل دو گره، دو ارتباط مستمر و دسته‌ای از موضوعات مورد علاقه وجود دارد. به لحاظ تئوریک، گره‌ها شامل افراد، سازمان‌ها و دیگر هستی‌های اجتماعی هستند. بدین معنا، ارتباطات مستمر میان سازمان‌های سیاسی و حتی کشورها به معنای وجود شبکه‌هایی از سازمان‌ها و کشورها است. در مورد نزاع دولت‌ها، موضوع اصلی ارتقاء در سلسله‌مراتب قدرت در حوزه بین‌المللی است.

دولت می‌تواند کانون مبارزه سیاسی دو نوع شبکه‌های سیاسی باشد: شبکه‌های سیاسی انحصاری و/یا شبکه‌های سیاسی غیرانحصاری و باز. هرچند پیشینه و ساختار تاریخی دولت، مرزهای هویتی خاصی را برای کنشگران مشخص می‌کند^۲ اما استراتژی‌های بازیگران شبکه‌های سیاسی، عامل اصلی تداوم چارچوب‌های ساختاری-تاریخی دولت است. این تلقی از استراتژی، محصول تلاش‌های فکری بورديو (۱۹۹۲) است. استراتژی‌های کنشگران شبکه‌های سیاسی بر مبنای منطق عملی استوار است. از اینرو، هنجارهای شبکه‌های سیاسی و استراتژی‌های آگاهانه آنها برای تمایزبخشی با دیگران خارج از شبکه خود، می‌تواند مرزهای نظام سیاسی را مشخص کند. از این زاویه، در درون دولت‌ها دو گونه شبکه سیاسی با سرمایه متفاوت در جریان است: شبکه‌های سیاسی با سرمایه مجتمعی و شبکه‌های سیاسی با سرمایه اجتماعی. دولت‌های امپراتوری گذشته که در مرزهای عقیدتی-هویتی قرار داشتند را باید

۱. پیر بورديو نیز دولت را مجموعه میدانهایی می‌داند که در آن کنشگران سیاسی بر سر قدرت نزاع می‌کنند (شویره و فونتن، ۱۳۸۵: ۸۴).

۲. این گزاره تقریباً معادل ایده وابستگی به مسیر (Path-Dependent) در تئوری‌های نهادگرایی تاریخی است. وابستگی به مسیر به وضعیتی گفته می‌شود که در آن یک انتخاب نهادی در گذشته باعث تکرار سیاستهای مشابه در آینده شود. رک: Pierson, P. (2004), *Politics in Time: History, Institutions, and Social Analysis*, Princeton: Princeton University Press.

دولت‌هایی با شبکه‌های سیاسی سرمایه اجتماعی، و دولت‌های مدرن که در مرزهای سرزمینی و واجد حاکمیت ملی هستند را دولت‌هایی با شبکه‌های سیاسی سرمایه اجتماعی تلقی کرد. موضوعات شبکه‌های سیاسی در هر دو گونه دولت، قدرت است. موضوع مورد علاقه شبکه‌های سیاسی، قدرت و محل نزاع نیز در درون یا پیرامون دولت است. به جهت آن که کارکرد دستگاه دولت، تصمیم‌گیری در مورد تخصیص منابع جامعه و بسیج آنها در جهتی خاص است، شبکه‌های سیاسی تلاش دارند تا سهم بیشتری از جایگاه (منصب)‌های دولتی را تصاحب کنند. موضوع نزاع یعنی میزان دسترسی به منابع کمیاب سیاسی (قدرت سیاسی) مرزهای یک شبکه‌سیاسی را تعیین می‌کند. هرچه دسترسی یک شبکه سیاسی به این منابع کمیاب سیاسی بیشتر باشد، مرزهای کنشگری و تاثیرگذاری آن شبکه نیز وسیع‌تر خواهد بود. اگر دیگر منابع کمیاب اجتماعی یعنی ثروت اقتصادی و منزلت اجتماعی قابلیت تبدیل به قدرت سیاسی داشته باشند، باید آنها را نیز در تعیین حد مرزهای هر شبکه سیاسی دخیل دانست.

به طور کلی، مفهوم قدرت سیاسی به عنوان موضوع نزاع، تعیین‌کننده جایگاه و هدف کنشگران سیاسی از کنش‌ورزی، کلیدواژه تحلیل سیاست شبکه‌ای است. در اینجا، قدرت، ظرفیت عقلانی است که کنشگر را قادر می‌سازد تا به شکلی نامتقارن (asymmetric) بر تصمیمات سایر کنشگران تاثیر بگذارد به گونه‌ای که آنها در جهت اراده، منافع و خواست‌های کنشگر اصلی اقدام کنند. ظرفیت عقلانی بدین معناست که قدرت، یک گرایش (خواست فردی و ذهنی) نیست بلکه نوعی روابط (امکانات عینی) است. نامتقارن بودن نیز بدین معناست که در حالی که تاثیرگذاری در روابط، خصالتی دوسویه دارد اما در روابط قدرت، همیشه یک کنشگر دست بالاتر داشته و حد تاثیرگذاری او بیشتر از سایرین است. بدین‌روی، شبکه‌ای که به لحاظ ساختاری در مراتب بالاتر سلسله مراتب قدرت است و طبعاً واجد ابزارهای بیشتری برای دستیابی به سوی اهداف خود است، امکان بیشتری نیز برای تثبیت موقعیت خود و افزایش بیشتر قدرت تصمیم‌گیری و جریان‌سازی دارد. به نظر کرب (۲۰۰۴)، موقعیت و مکان، قانون طلایی است چرا که همان‌طور که در مورد املاک و مستغلات باید به این نکته توجه کرد که این ملک، در کجای شهر قرار دارد، در تحلیل شبکه‌ای نیز باید به مکان شبکه در سلسله‌مراتب حوزه مورد تحلیل توجه داشت. با این وجود، به دلیل ساخت رابطه‌ای جهان سیاست، هیچ قدرتی مطلق نیست. بدین معنا، همیشه امکان مقاومت و به چالش کشیدن این روابط وجود دارد. هنگامی که نیروی مقاومت و عدم پذیرش از نیروی تطابق و سازگاری بیشتر شود، روابط قدرت دگرگون می‌شوند. حد دگرگونی در روابط قدرت نیز دامنه تغییرات نهادی و تحولات ساختاری را مشخص می‌کند (Castells 2009: 10).

مفهوم جایگاه را باید هم‌پیوند با مفهوم «مرکزیت» (centrality) دانست. در واقع، مفهوم مرکزیت نشان‌دهنده خصلت نامتقارن بودن قدرت در شبکه‌ها است. سیاست شبکه‌ای به مثابه رقابت افراد درون شبکه‌های سیاسی برای هژمونی بر شبکه روابط پیرامون خود و تسلط بر پاره‌ای از دولت را نیز می‌توان در قالب مفهوم مرکزیت و مرکزیت بینابینی در درون شبکه و میان شبکه‌ها مورد تحلیل قرارداد بدین معنا که افراد دارای موقعیت بینابینی در شبکه خود، از امکان‌های بیشتری برای قرارگرفتن در موقعیت هژمونیک در شبکه روابط پیرامون خود برخوردار هستند. این حکم در مورد قرارگرفتن در موقعیت هژمونیک در مجموعه شبکه‌های درون یک پاره از دولت نیز صادق است. در سیاست شبکه‌ای، دو نوع مرکزیت یعنی مرکزیت درون شبکه‌ای و مرکزیت بین شبکه‌ای وجود دارد. مرکزیت درون شبکه‌ای به وضعیت فرد یا افرادی اشاره دارد که درون شبکه خاصی که در آن فعالیت می‌کنند، از درجه بالاتر، ارتباطات بیشتر و موقعیت مطلوب‌تری برخوردار هستند. در مقابل، مرکزیت بین شبکه‌ای به فرد یا افرادی اشاره دارد که به رغم موقعیتشان در درون شبکه، از درجه بالاتر، ارتباطات بیشتر و موقعیت مطلوب‌تر در میان مجموعه وسیعی از شبکه‌های فعال در یک حوزه برخوردار هستند. آنها علیرغم داشتن مرکزیت در شبکه‌های ارتباطی خود، نقش پل‌های ارتباطی میان شبکه‌های مختلف را بر عهده دارند و این موقعیت، نقش استراتژیکی در کنشگری به آنها می‌دهد. میتز و شوارتز (۱۹۸۵) در تحلیلی که آن‌را «تحلیل راس» (peak analysis) می‌نامند به اهمیت این پل‌های ارتباطی در تحلیل شبکه‌ای اشاره کرده‌اند.^۱

افرادی که در میانه شبکه‌های مختلف قرار دارند (علاوه بر اینکه خود شبکه‌ای از روابط را پیرامون خود شکل داده‌اند)، از مزایای «میان‌بودگی» (betweenness) استفاده می‌کنند. برت (۱۹۹۹) در تحلیل اینکه چرا رهبران فکری از سرمایه اجتماعی بالایی برخوردار هستند، موقعیت آنها و قرار داشتن در مرزهای میان گروه‌ها را در میزان سرمایه اجتماعی آنها مهم می‌داند. در سیاست شبکه‌ای، اگرچه سرمایه حاصل از روابط، منافی برای همه اعضاء فراهم می‌کند اما بسته به جایگاه هر فرد، اولاً نوع، حجم و تعداد ارتباطات او تغییر می‌کند و ثانیاً، میزان نفع‌بری او متفاوت خواهد بود. بنابراین، بسته به جایگاه فرد در شبکه و جایگاه شبکه روابط او در کل ساخت دولت، سهمیه قدرت او تغییر می‌کند. اما این تأکید بر جایگاه و موقعیت به معنای پذیرش بی‌قید و شرط انگاره‌های ساختارگرایانه نیست که به خصوص در

^۱. آنها بر این باورند که آن چیزی که به عنوان مثال، دو نقطه راس یا دو فرد قدرتمند و دارای مرکزیت در دو شبکه مجزا را به هم وصل، و از اینرو، قدرت شبکه‌ای را خلق می‌کند، نقطه یا فردی است که نقش پل ارتباطی میان این دو شبکه را دارد. برای مطالعه بیشتر، رک:

نظریه‌های مسلط مارکسیستی پذیرفته شده است و بر مبنای آن، «افراد نه به منزله سوژه‌های بنیان‌گذار، بلکه فقط در حکم اشغال‌کنندگان و حاملان (träger) جایگاه‌ها و کارکردهایی‌اند که درون مناسبات تولید عمل می‌کنند.» (میلر، ۱۳۸۴: ۱۱). علیرغم آنکه اندیشه تحلیل شبکه‌ای به معنای گذار از تحلیل خصوصیات به تحلیل روابط و ارتباطات است، تحلیل موقعیت و جایگاه سیاسی نشان می‌دهد که ویژگی‌ها و خصوصیات کنشگری که جایگاهی را در شبکه به تصرف خود درآورده، می‌تواند به امکان‌های این جایگاه فعلیت ببخشد. در واقع، تلفیق ساختار نهفته در موقعیت و کارگزاری نهفته در خواست و اراده کنشگر، تعیین‌کننده سهمی است که هر یک از کنشگران سیاسی از منابع کمیاب موجود در جامعه برخوردار خواهند بود. این در واقع، تداوم همان ویژگی «نامتقارن‌بودگی» (asymmetrictness) توزیع منابع بر حسب جایگاه است. بر این مبنای، منابع کمیاب به شکلی نامتقارن و در میان اعضای که در متن شبکه‌ای از روابط با یکدیگر پیوند یافته‌اند بسته به جایگاه هر کنشگر و هوش و استعداد او در بهره‌برداری از موقعیتش در ساختار شبکه، توزیع می‌شود.

در مجموع، عرصه سیاست در هر کشور را باید انبان ارتباطات میان افراد زیادی دانست که می‌کوشند تا حجم بیشتری از منابع کمیاب قدرت، منزلت و پول را به دست آورند. این شیوه تحلیل، رویکرد سیاست شبکه‌ای یا «سیاست شبکه‌ای شده» (networked politics) نام دارد. رویکرد سیاست شبکه‌ای متفاوت از تحلیل شبکه سیاستگذاری است. شبکه سیاستگذاری به بازی‌هایی اشاره دارد که در میان بازیگران مختلف دولتی و غیردولتی برای تاثیرگذاری بر سیاست یا تصمیم خاصی جریان دارد یا اشاره به روندی از تاثیرگذاری بر تصمیمات بوروکراتیک است در حالی که سیاست شبکه‌ای اشاره به کنش‌هایی دارد که در درون و پیرامون دولت برای تصرف سهم بیشتری از قدرت در میان بازیگران سیاسی در جریان است.

نتیجه

شبکه با گذار از اصطلاح به مفهوم و قالب‌بندی در تحلیل شبکه‌ای، مسیر شگفت‌انگیزی از گسترش دامنه تحلیل را تجربه می‌کند. شاید کمتر رشته‌ای، به خصوص در علوم اجتماعی، باشد که در آن از تحلیل شبکه‌ای برای تعمیق موضوعات مورد تحقیق استفاده نشده باشد. در علوم سیاسی نیز هرچند دیرتر از سایر دانش‌ها، از اواسط دهه ۱۹۷۰، تحلیل شبکه‌ای در قالب تحلیل شبکه‌های سیاستگذاری مورد توجه قرار گرفت. رویکرد شبکه‌ای به سیاستگذاری در کنار دو رویکرد پلورالیستی و کورپوراتیستی رشد کرده است. تحلیل تاثیر شبکه‌های ارتباطی شهروندان در شکل‌گیری رفتار سیاسی و موضوعاتی از این دست نیز بعدها به موضوعات تحلیلی با استفاده از تحلیل شبکه‌ای در علوم سیاسی افزوده شده است. اما هنوز موضوع دولت

به عنوان سوژه کانونی علوم سیاسی مورد غفلت قرار گرفته است. موضوع اصلی تحلیل سیاست شبکه‌ای تحلیل دولت به عنوان جایگاه سیاست است: دولت کاوی با استفاده از درک شبکه‌ای از سرمایه اجتماعی. تلفیق تئوری سرمایه اجتماعی با تحلیل شبکه‌ای یعنی رویکرد شبکه‌ای به سرمایه اجتماعی، بستر تحلیل سیاست شبکه‌ای است. در سطح کلی، خطوط اصلی تحلیل سیاست شبکه‌ای را می‌توان چنین خلاصه کرد: منابع خاصی در درون شبکه‌های سیاسی در جریان هستند که بسته به نوع تمایز گذاشتن افراد درون شبکه با دیگران بیرون از شبکه، شامل سرمایه اجتماعی یا سرمایه مجتمعی می‌شود؛ علیرغم اینکه این شبکه‌ها می‌کوشند سهم بیشتری از منابع کمیاب موجود در جامعه یعنی قدرت سیاسی، ثروت اقتصادی و منزلت اجتماعی را در اختیار داشته باشند، موضوع اصلی نزاع، دستیابی به قدرت سیاسی است. محل نزاع، عرصه دولتی یا در درون و پیرامون دولت است. هرچند تحقیق در مورد ساختار اجتماعی، کانون محوری تحلیل شبکه‌ای بوده است اما سیاست شبکه‌ای با توجه همزمان به ابعاد ساختاری و ابعاد شناختی-هنجاری، بر کیفیت هنجارها و نوع استراتژی‌هایی که کنشگران سیاسی برای دستیابی به سهم بیشتری از قدرت سیاسی اتخاذ می‌کنند تاکید دارد. افراد، شبکه‌ها را تاسیس می‌کنند تا با تبادل سرمایه‌های اجتماعی درون شبکه‌ها، در زمان کمتری به حجم بیشتری از منابع کمیاب موجود در جامعه دست پیدا کنند. بدین معنا، کنشگران سیاسی بازیگرانی عقلانی‌اند که مجموعه‌ای از ارتباطات را به امید بهره‌برداری در آینده شکل می‌دهند. هرچه دسترسی یک شبکه سیاسی به منابع کمیاب سیاسی بیشتر باشد، مرزهای کنشگری و تاثیرگذاری آن شبکه نیز وسیع‌تر خواهد بود. اگر دیگر منابع کمیاب اجتماعی یعنی ثروت اقتصادی و منزلت اجتماعی قابلیت تبدیل به قدرت سیاسی را داشته باشند، باید آنها را نیز در تعیین حد مرزهای هر شبکه سیاسی دخیل دانست. به جهت آن که کارکرد دستگاه دولت، تصمیم‌گیری در مورد تخصیص منابع جامعه و بسیج آنها در جهت خاصی است، شبکه‌های سیاسی تلاش دارند تا سهم بیشتری از جایگاه (منصب)‌های دولتی را تصاحب کنند. بدین معنا، دولت‌کاوی را باید کانون رویکرد سیاست شبکه‌ای دانست. مسائلی چون جایگاه فرد در دولت، میراث تاریخی و مساله بستر کنشگری، هویت، رابطه دولت با جامعه و مسائلی از این دست موضوعاتی هستند که سیاست شبکه‌ای باید قادر به توضیح آنها باشد. طرح اولیه رویکرد سیاست شبکه‌ای، شاید مسیری باشد برای پژوهش‌های نظری و کاربردی بیشتر که در آن علوم سیاسی، موضوع آغازین خود را با استفاده از تحلیل‌های جدید مورد تامل قرار دهد.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

- اشتریان، کیومرث و همکاران (۱۳۸۸)، توانمندسازی فرهنگی اجتماع محور: طرحی برای خانه‌های فرهنگ دانشجویی، تهران: دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی وزارت علوم، تحقیقات و فن‌آوری.

۲. بروگمن، یرون (۱۳۸۹)، *درآمدی بر شبکه‌های اجتماعی*، ترجمه خلیل میرزایی، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
۳. بوردیو، پیر (۱۳۸۴)، «شکل‌های سرمایه»، در تاج‌بخش، کیان، *سرمایه اجتماعی، اعتماد، دموکراسی و توسعه*، ترجمه افشین خاکباز و حسن پویان، تهران: نشر شیرازه، صص ۱۳۲-۱۶۵.
۴. پاتنام، رابرت (۱۳۸۰)، *دموکراسی و سنت‌های مدنی*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: انتشارات روزنامه سلام.
۵. شویره، کریستین و اولیویه فونتن (۱۳۸۵)، *واژگان بوردیو*، ترجمه مرتضی کتبی، تهران: نشر نی.
۶. عطار، سعید (۱۳۹۱)، *بنیادهای نظری سرمایه اجتماعی (بررسی سرمایه اجتماعی در ایران)*، یزد: انتشارات دانشگاه یزد.
۷. کاپوراسو، جیمز ای. و دیوید پی. لوبین (۱۳۸۷)، *نظریه‌های اقتصاد سیاسی*، ترجمه محمود عبدالله زاده، تهران: نشر ثالث.
۸. میلر، پیتر (۱۳۸۴)، *سوژه، استیلا و قدرت*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
۹. نوک، دیوید و جیمز ای. کاکلینسکی (۱۳۸۷)، *تحلیل شبکه*، ترجمه مزگان عظیمی‌هاشمی و مریم‌اسکافی، مشهد: انتشارات جهاددانشگاهی مشهد.

ب. خارجی:

- 1- Alcañiz, Isabella (2010), *Bureaucratic Networks and Government Spending: A Network Analysis of Nuclear Cooperation in Latin America*, **Latin American Research Review**, Vol. 45, No. 1, pp. 148-172.
- 2- Anheier, Helmut (2003), "Movement Development and Organizational Networks: The Role of 'Single Members' in the German Nazi Party, 1925-30", in Mario Diani and Doug McAdam (eds.), **Social Movements and Networks: Relational Approaches to Collective Action**, New York: Oxford University Press, pp. 49-74.
- 3- Arnold, Gwen (2011), "Cycles in Policy Network Structure and Policy Adoption Implementation Processes: The Importance of Alignment", **Working Papers**, paper 58.
- 4- Baldassarri, Delia & Mario Diani (2007), "The Integrative of Civic Networks", **American Journal of Sociology**, Vol. 113, No. 3, November, pp. 735-780.
- 5- Burt, Ronald S. (1992), **Structural Holes: The Social Structure of Competition**, Cambridge: Harvard University Press.
- 6- Burt, Ronald S. (2000), "The Network Structure of Social Capital", **Research in Organizational Behavior**, Vol. 22, pp. 345-423.
- 7- Burt, Ronald S. (2008), "Structural Holes versus Network Closure as Social Capital", in Nan Lin, Karen Cook & Ronald S. Burt (eds.), **Social Capital: Theory and Research**, New Jersey: Transaction Publishers, pp. 31- 56.
- 8- Castells, Manuel (2009), **communication power**, New York: Oxford University Press.
- 9- Diani, Mario (2003), "Introduction: Social Movements, Contentious Actions and Social Networks: 'From Metaphor to Substance'?", in Mario Diani and Doug McAdam (eds.), **Social Movements and Networks: Relational Approaches to Collective Action**, New York: Oxford University Press, pp. 1-18.
- 10- Freeman, L. C. (2004), **the Development of Social Network Analysis: A Study in the Sociology of Science**, Canada, Vancouver: Empirical Press.
- 11- Granovetter, M. (1985), "Economic Action and Social Structure: The problem of Embeddedness", **American Journal of Sociology**, Vol. 91, Issue 3, Nov., pp. 481-510.
- 12- Grootaert, Christiaan and Thierry van Bastelaer (2002), **Understanding and Measuring Social Capital: A Multi-Disciplinary Tool for Practitioners**, Washington: The World Bank.
- 13- Hazlehurst, D. (2001), "Networks and Policy Making: From Theory to Practice in Australian Social Policy", available online at: <http://www.insna.org/INSNA/PNBIbliography.htm>
- 14- Hitt, M. A., Ireland, R. D., Camp, S. M., and Sexton, D. L. (2002), "Strategic Entrepreneurship: Integrating Entrepreneurial and Strategic Management Perspectives. In M. A. Hitt, R. D. Ireland, S. M. Camp and D. L. Sexton (eds), **Strategic Entrepreneurship: Creating a New Integrated Mindset**, Oxford: Blackwell Publishers.
- 15- Horne, Christine (2001), "Sociological Perspectives on the Emergence of Social Norms", in Michael Hechter and Karl-Dieter Opp (eds.), **Social Norms**, New York: Russell Sage Foundation, pp. 3-33.

- 16- Jang, Seung-Jin (2009), "Are Diverse Political Networks Always Bad for Participatory Democracy? Indifference, Alienation, and Political Disagreements", **American Politics Research**, September, Vol. 37, No. 5, pp. 879-898.
- 17- Jones, Veronica Nyhan and Michael Woolcock (2009), "Mixed methods assessment", in Gert Tinggaard Svendsen and Gunnar Lind Haase Svendsen (eds.), **Handbook of Social Capital: The Troika of Sociology, Political Science and Economics**, Massachusetts, Edward Elgar Publishing, Inc., pp. 379- 401.
- 18- Knoke, David (1994), **Political Networks: The Structural Perspective**, New York: Cambridge University Press.
- 19- Krebs, Valdis (2004), "Power in Networks", Available Online at: <http://www.orgnet.com/PowerInNetworks.pdf>
- 20- Krishna, Anirudh and Norman Uphoff (2002), "Mapping And Measuring Social Capital," in Christian Grootaert and Thierry van Bastelaer (eds.), **The Role of Social Capital in Development: An Empirical Assessment**, New York: Cambridge University Press.
- 21- Leighley, Jan E. & Tetsuya Matsubayashi (2009), "The Implications of Class, Race and Ethnicity for Political Networks", **American Politics Research**, September, Vol. 37, No. 5, pp. 824-855.
- 22- Lin, Nan (1999a), "Building a Network Theory of Social Capital", **Connections**, Vol. 22, No. 1, pp. 28-51.
- 23- Lin, Nan (1999b), "Social Networks and Status Attainment", **Annual Review of Sociology**, Vol. 25, pp. 467-487.
- 24- Ostrom, Elinor and T.K. Ahn (2009), "The meaning of social capital and its link to collective action", in Gert Tinggaard Svendsen and Gunnar Lind Haase Svendsen (eds.), **Handbook of Social Capital: The Troika of Sociology, Political Science and Economics**, Cheltenham: Edward Elgar.
- 25- Slaninová, Katerina, Jan Martinovič, Pavla Dráždilová, Gamila Obadi, and Václav Snásel (2010), "Analysis of Social Networks Extracted from Log Files," in Furht, Borko (ed.), **Handbook of Social Network Technologies and Applications**, New York: Springer, pp. 115-146.
- 26- Oorschot, W. van (2006), "Making the difference in social Europe: deservingness perceptions among citizens of European welfare states". *Journal of European Social Policy*, Vol. 16, pp. 23-42.
- 27- Ranaei, Habibollah, Abolhassan Faghihi and Mahdi Mortazavi (2010), "Designing a Feasibility Study Model for Creating Policy Networks in Public Policy-Making Systems: Iranian Public Policy Making System Case Study", **European Journal of Economics, Finance and Administrative Sciences**, Issue 22, pp. 136-145.
- 28- Skocpol, Theda (1985), "Bringing the State Back In: Strategies of Analysis in Current Research", in Skocpol, Theda, Peter B. Evans and Dietrich Rueschemeyer (eds.), **Bringing the State Back In**, New York: Cambridge University Press, pp. 3- 43.
- 29- Scott, John (2000), **Social Network Analysis: a Handbook**, London: Sage Publications Ltd.
- 30- True, Jacqui, and Michael Mintrom (2001), Transnational networks and policy diffusion: The case of gender mainstreaming, **International Studies Quarterly**, No. 45, Vol. 1, pp. 27-57.
- 31- Tinggaard Svendsen, Gert and Gunnar Lind Haase Svendsen (2009), "The troika of sociology, political science and economics", in Svendsen, Gert Tinggaard and Gunnar Lind Haase Svendsen (eds.), **Handbook of Social Capital: The Troika of Sociology, Political Science and Economics**, Cheltenham: Edward Elgar, pp. 1-13.
- 32- Uphoff, Norman (2000), "Understanding social capital: Learning from the analysis and experience of participation". In: Dasgupta, p. and Serageldin, I. (eds.), **Social Capital: A Multifaceted Perspective**, Washington, DC: The World Bank, pp. 215-249.
- 33- Yuan, Y. C., and Gay, G. (2006), "Homophily of network ties and bonding and bridging social capital in computer-mediated distributed teams", **Journal of Computer-Mediated Communication**, Vol. 11, No. 4, pp. 1062-1084.
- 34- Zhang, Mingxin (2010), "Social Network Analysis: History, Concepts, and Research," in Furht, Borko (ed.), **Handbook of Social Network Technologies and Applications**, New York: Springer, pp. 3-21.
- 35- Weber, Max (1946), **Max Weber: Essays in Sociology** (Translated by H. H. Gerth and C. Wright Mills), New York: Oxford University Press.